

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المملكة العربية السعودية

وزارة التعليم العالي

جامعة أم القرى

مكتبة الملك عبدالله بن عبدالعزيز الجامعية

قسم المخطوطات

بداية المصطلح

سلطان از کتب

شجاعت ایشان که در هیچ عهد بدین سیاقت مهود نبوده و از هیچ تاریخ برین منظر مطالع
زلفه معلوم و محقق شد بدین عطا ملک ملک عطا بر اصحاب درایت محمد مازد و صاحب
دوان صاحب دواتن و حاوی مرتبتن کشت **شعر** و اذا ما اجتمعنا النفس مسرة
بلنت من العلیا کل مکان **ب** در نوبت خاینت میمون و عهد دولت روز افزون باد
اسلام مالک قاب انام الخان سکندر بیت خاقان سایبان امن و امان و اهل امان خان خاقان
جهان غارن محمود سلطان خلد الله سلطانه که عراض ممالک عالم بانوار مودت شامل او مانند خلد
برن راسته کشت و رباع دولت موروث از خاشاک کفر و صندال نود و اند ساله پیراسته
کنایس نجوس و معابد اصنام را مدارس علم و مساجد اسلام ساخت و اعلام دین بهی با عنان
آسمان بر افراخت طنطنه دین محمدی از بدیه کوس دولت محمودی مزید پذیرفت و در خبایه
سینه مشرکان که منابت کیمه کفر و کناه بود غنچه توحید و ایمان بشکفت دهامی هنی کا تجارة
او اشد قسوة بتاثير اشعة آفتاب هرايت مستعد جواهر قبول الم بیان للذن المنوان الخت و بولوم
لذکر الله کشت موالان در موالات ملت حینی بصدق اعتقاد قدم گذارند و در یک طظه
کفار اترار ابرار و اشرا صاحب سر ارشدند و قالوا الحمد لله الذی هراناطه او ما کنا لنتدی
لولان هرا نا الله و بدین مقدمات مجموع حکایت غزوات و اجتهادات محمود بسکتگی اردن
بهروی و داد کستری که بطون مصنفات فاضل بزرگان مشحونست بر بارز استفا کسر حشو
مؤود و در شیوه جهان داری و کامکاری با حدائت سن و نظر بضرارت غضن عمر کوی سبتی از
جهان داران جهان زنده و خاندان تجریم یافته بر بود و بلاد و عباد در اطراف و الکاف بمن فرات
و حسن سیاست و مهور و سرور شد **مؤلف** عالم از عدلش جهان آباد و خرد کشت
فشمه جز چشم زبان زخمه جز در عهدشان **شعر** ایوم اجرت الامال ما وعدت و ادرك المجد اقصی ما تمناه
ایوم ردت علی الدینا بشا شهما و ارضی الملك الاسلام و الله باهام سعادت و انعام تیرات
در ضمه کمر بنده دولتخواه المقصر فی جنب الله عبد الله بن فضل الله جبل الله عقباه خیر الامم اولاه
سواخ خاطر در طریان و جوادب فکرت در جولان آمد تا این نوز و وس برابیع را که بی افضل
حالیست عالی برای تتمم عالی از خصال عالی بگذارد **مصراع** و رب ساق زینت خلخال

الطنطنة والادب والصوره

کشت و اترار اسامی است که حاتم کنی زخمی بوده
تو ای نذر و خیر
بدنه با سیف منی

ابو فضل الله

دانی حلی

وان چکی بستن فقیلی نسب که دامن ناز معنی از سر گرفته بر اعدت در پهای غنچه و دلالت کشند
و سر استین طنز بر رسایل او اخرو او ایل می افشاند با نکه و ما انا الاقطره من سحابه
ولوانی صنفت الف کما **ب** بذیل بجزند ذکر می مذیل گرداند و درین مجلد نام نیک بادشاه
مؤید و محمد **شعر** و اعطیت طبع البحر می و شعره **ب** فن لی بطلع البحر می و شعره
و بعضی حوادث و وقایح که بعد از انصرام آن دور و زمان مشعبد و وار و حریف می
سببه بدست **شعر** سبیدی لک الايام ما کنت جاهلا و یا تنک بالاجنار من لم تزود
بر رقع ظاهر انداخته و از معتبران کیفیت آن با حسیبته الی یومی هذا و هو او اخر شبان
سنه تسع و تسعم و ستمانه والی بقیه عمری والی الله اوقص عمری از منقول و عمری و مسوع
و عمری بتفصیل و اجمال بر حسب اوقضا و وقت و حال در سبک کتبات اشظام کیرد
تا سلسله آن حکایت و احدی و ثمره این روایت که از عجایب شهر و احوام است انقطاع
پنذرد **شعر** فینا دهر ساعد علی بغیبتی و یا عمر کن بعضی اسبابها
چه فاضل خجنگ و مقبل مدرک از مطالعهم تواریخ و مطلع بر مقدمات و مقامات اتم
سالنه و لغونها تا تیره اجرام علوی و آثار حوادث عالم سفلی مهدب عقل و حجت نفس کرد
خجنگ قول الناس فیما ملکته لعدکان مراهرة لغلمان و حود حکمت الی حین اوقضا
کرده که بقا انسان بالشیخ می است و العمر قصیه و الصناعة طویله و الوقت
صیق و التجریه خطر و القضا عسر بنا بر تنسیق این مقدمات شرف علی که بدان بخاری
احوال مقدم و کیفیت مال قرون متقدم **شعر** سلما و حسر بانفعا و حضا
جزرا و مذاحت لو او مرام معلوم شود و معنی کنی بالتجارب تأدبنا و بتقلد الاحوال غنطه
و صنوح یابد و حکم السجید من تعظ بغیره و من لم تعین لمن سبغه بعینه بر من لحقه نقاب
استیاه بردارد توان دانست که درجه درجه مکانست باشد و منافع آن حسیب و زرق را
از ساند و مؤود و فاضل و مفضول چگونه شامل باشد این نیت ثبت و عزم جزم شد
کنتم که مکدی و طبعیت مرا چندا نکه در تعلیق و تلغیق مبالغت رفت رویت که از لوازم طبع
غزنی باشد با **شعر** و تغزین دین ضمایر بتینق و ترشیق موآتات
ظهور السطال می کنی

199

از دیوانه

الاصول و شایسته

الحکامه و الفهم

فانک تراه منکوره
2 قول الممتد

الغزطه و المادیه
بصیرة الی الخلف

التینق فی تعقی
الکتاب الی السعفی
المداق کسرا و انان بر دن
و کسی را با انان و انان

از زبان بندگان قاهره که وظیفه خواران انعام عام شاهنشاهی و جرات
 ستان دیوان عواطف نامتناهی اند جواب استفتا چون دوام عمر
 و سلطنت پادشاه دین دارینکو کردار می جوید و می گوید اگر در پری خوان
 عدل و احسان پادشاهانه شمر امیثی فرماید و مخدوم جم و زمان و زهر آصف
 مکان در یار غوغا شفقت شمر امیثی بنماید و در موهبت توفیق یار غوغا مشورت
 کرد تا سر قوت صدقات بتمنه که ناشرفوت و مسکه معاش و عده انتقاس
 چندین هزار خلابتت از علما و سادات و مشایخ و صلی و توانگر و درویش
 و زنان پوه و اطفال نارسیده موفز ماند بر لب جهان کشای و آل تمغای
 ممالک آرای بنفاد پیوند که بعد از آن مستوفیان عطار در ایت مشتری بنیت
 در دیوان اعلی حضرت بهنگام وجوه انگیزی و تخریج عنبت دیوانی صدقات
 دولت روز افزون را که بهر اسمی مسمی و موسوم شد از ادار و مساجد و احتساب
 و ما بعد منها و نسب الیها رقم ترقین نکشند و در حرف موقوف و معور بنویسند
 و متصرفان اعمال قسط بهسطائی تعویق و تخیج مسقط چون از اصول
 اموال و متوجهات محسوبست تمام و کمال برسانند و حجت و مکتوب
 تازه نطلبند و کرد کعبه معادیر طواف نمایند تا بدین مرزده خلیق را
 نوع ارامیثی و اسایشی دست دهر و کوکب طالع این فایده طایفه
 بکوری چشم فلک که بود از درجه احتراق بیرون آید و سر ابرده دولت
 فضا صولت پادشاه جهان بسایر تانید مسر و آثار جمیل و مساعی مشکور
 و نیز جهانان دستور جم و زمان در مشارق و مغارب جهان علی مر الایام
 سمر کرد و بعد از آن عمرهای دراز سبق خوانان مکتب وجود **پست**
 از تحته ایام بخوانند که این بود **•** کورا نظری بر نسق ملک و زدن بود
 و عقل پیر سندن که چنومست چکوبند
 اللهم وفق السلطان الاعظم و ذویه لما یرضی و یرضیه و ارزق له العیش الرفیه

الذی لا شرفیه

الذی لا شرفیه و صلی الله علی نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین اجمعین

آفتاب سایه گسترش که آفتاب در سایه اوست و سایه آفتاب پیکرش که
 آفتاب همسایه اوست تا آفتاب آسمان نورد و سایه زمین کرد تا بنده
 و پاینده است تا بنده و پاینده باد و طالع کامیابش در مطالع پادشاه
 بت پییر توفیق و تیسیر تقدیر عطای کبری را یا بنده و کردش **پست** احضرت
 و جنبش ماه و اختر زمان قضا مصنار اچا کر یا بنده **پست**
 ای چتر تو در سایه گرفته خور و ماه **•** تا سایه زخور شید بود سایه مگاه
 خور شید چو در سایه چتر تو کربخت **•** ای سایه حق جام چو خورشید کفواه
 بر صمیم آفتاب پر تو نخند و م جهایان ناظم مناظم دین و دولت عینات
 الحق و الدینا و الدین عزت بالتائید ارضاره و حلت بالتائید اعصاره
 و اذیان مشکلی کشای موالی عالی سلاطین علم و حکمت و اساطین فضل
 و وظنت که منکام در ک دقیق معانی و رقابق الفاظ کرده و عقده تعقید
 بر عاقله عطار داند از پوشیده نماید که روز عرض تاریخ در پایه سر بر علی
 تمثلی معقول در تمثالی محسوس نموده شد اعنی دوات مغولی از چوب
 بقوت استنباط صنایعی و دقت همارت اختراعی پرداخته بودند
 و بچایک دستی و حوزده کاری زنجیره و مقلمه آن با نقوش منبت و اشکال
 مصور هم از اصل پیکران انگبخت و بنوک قلم صنعت نگاری بارها در
 معرض خطر و خلل آورده آنرا بجز عرض رسانید و تقریر رفت که این چوب
 پاره پیش ازین لایق گوشت خواره می نمود این صاحب جنت بسلطنت
 حسن عمل و استادی بدن رسانید که بسبب آسیبی زنجیره آن اختلا
 پذیرفته و از زرطلما که برزانت حومه و متانت و عزت وجود ناموس
 اصغرست پیوند آن رفته و آنرا بیچ عیب ماورای وصمت این منقصت

مستدرک نیست اکنون بنده و صواب الحضره باندا مناقب دولت روز افزون و
تاریخ ما شرعاً می یون پادشاه ربع مسکون را موصوف علم معانی و بیان که
میزان معرفت بلاغت و فصاحت و جموعه و لا رطب ولا یابس الا فی کلمه
مبین **۴** جز آن نیست ساخته و آنرا در عمل چنان آورده که در نظر اولی الالکاب
و خداوندان این فن برهان ادوات معقول از مشامه ذوات محسوس روشنتر
و هویدا تر باشد زیرا که در حکمت مبهینت که نفس انسانی را صعودی است
از محسوس مسموع بحقول معلوم و صعود امن الی الوحدۃ محسوس
روشن تر محسوس معلوم محسوس مسموع صعود امن الی الوحدۃ الی الکلمه
و علی بیان و بالبد التوفیق درین دعا که بمطمان اجابت پیوند دارد و قریب
پارسی و شرف عذیب المتناول سهل المتداول میان خاص و عام اتفاق افتاده
مشتمل بر سی کلمه و پست و سه اصول و هفت روابط و در خلال این کلمات
اندر مجال مضیق مهند صنعت از اصول فصول صنایع و خصوص بصوص
بدایع ادراج کرده چنانکه سیما تکلف بر حاشیه عارض و وسوس سخن نهشته
و غبار رصیف برد امن نازنین خواص ترکیب آن که از ترکیب آسمانی نبی
عیب ترست مشامه نتوان کرد **۱** طرد و عکس طردی چون قاعده عقل
مطرد و عکس بصورت و معنی سلس **۲** حسن تکرر بوجهی که اگر یک
لفظ مکرر مقرر نماند نظم و نسق سخن و زیب و زینت ترکیب کجای خلل
پذیرد **۳** تشبیه بلیغ همچون چتر آفتاب پیکر که مانند فردوس حضرت
و طلعت مشرقی انارت بی ادوات تشبیه گفته آمد یعنی چتری که پیکر
چون پیکر آفتاب و حضرتی که در حضرت همچو فردوس است طلعتی که در
انارت همچون مشرقیت تکلف تشبیه ساده معقول چنانکه در عرب
گویند زید کالاسد فی الشجاعة و در فارسی گویند کور ویش ماه مازدر
روشنی ازین جهت در عرب از جمله مراتب مرتبانه تشبیه زید است للکل

حضرت

استند

دانشه اند و در پارسی بنده و صاف این نوع تشبیه را که نموده شد بر
تخریج و تطبیق کرده و نه صاحب زمین در اسلونی پارسی از عهد این تشبیه
بواجبی تعضی تواند نمود **۴** اعتراض الکلام قبل الکلام که صاحب عباد
انرا حشو لوزنج خوانند **۵** همین حشو بلیغ ایهام افشاده ایهام نازکست
که ایهام نازکست **۶** تضمن مزدوج که در اثنا سخن کشش **۷** **مصرع**
کسبج القماری و اطواقما و ان الهزار و اتواقما نگاه داشته **۷**
دعا تابنده **۸** مطارحه تجنس حفظ مجابش دعا، تابنده و پاینده و تابنده
و پاینده آمد **۹** لف و نشر که آفتاب را تابنده و ماه را پاینده بر حسب
تداول و استعمال صفت کرده **۱۰** مساوات در دعا، تابنده نگاه داشتن
و گفتن که تا آفتاب و سایه چنین است چنین باد و حال انک در عرب و
بج اکثر و اغلب رعایت این لطیفه نکنند بل عرب گوید **۱۱** **مصرع**
الله یکلونکم فی عزة و علی مادام حنت الی امرعنا الابل و در عرف
پارسی می گویند تانی و مورد را بقاست جاه عرض و حشمت مستفیض
در تضایف باد و بلغاد اند که میان این دو مرتبت تفاوت چندو
چگونه است **۱۱** مراعات نظیر در رعایت و ملازمت آفتاب و سایه
که گفته ام آفتاب آسمان نورد و سایه زمین کرد زیرا که در صدر کلام چون
آفتاب و سایه متلازمان بودند و در دعای نیز یا بند نیز آفتاب یا ملازم آسمان
و سایه را ملازم زمین کرد ایند تاجان معنی در پیکر تناسق و تناسب علم
تبیان که بر ملازمت مینست زنده داشته آمد **۱۲** قضا، الحق الحکمه و ما
الحسن الالالتناسب کما تسبح و تری برب الوری والبری **۱۲** حسن
بیان اول معنی بیان بیان کنیم از راه لغت بیان یا مصدری باشد از
تبین یا اسمی باشد باز از تبین همچون بیات از بیت و کلام از کلم و سلام از
سلم اما از راه معنی **مصرع** معنی بیان بیان معینست زیرا که بیان

تشان

پیش علماء این فن نقل صورت معنی باشد از ذهن مستحکم بذهن مخاطب بعباری
رایج چون این مقدم معلوم شد بیان حسن این سخن بسیار اعدادت آن تمام
باشد خب حبل اصمعی را از معنی المعی درین بیت سؤال کردند **ص**
الالمعی الذی نظن لک الظن کان قدر آی وقد سمعا فصاحت مذهب
صاحب منفتح و بعضی متأخران آنست که معنی از تعقید دور باشد و لفظ از
منافرت سلیم ماند و در استعمال ادور و اثر یافته باشند و ز محشری گفته
عذبت علی العذبات سلسله علی الاسلالت و مذهب امام عبدالقادر که معلم
اولت درین علم آنکه فصاحت در لفظت بواسطه نظم و مرتبیتی که در معنی باشد
نه بجز در صوت و صد اخق و اختیار بند و صافی اینک بنا برین معذبات
و اثنت که بر حصول مدعی متقلدان مذاهب با جهم کواهی درخ ندارند و منفصله
تصدیق فرمایند **۱۷** بلاغت جمهور علماء بیابین را اتفاق منعقدست که بلاغت
آن باشد که متکلم صورت آنچه در ضمیر او باشد ابراز و ابلغ کند مخاطب را بوجهی
که سخن بر مقتضیات حالات رانده باشد اما ارباب طبع و اصحاب حدس را درین
مقام انظار متفاوتست حسن بن سهل گفته ما فتمت العامة و رضیتم الخاصة
بلاغت آن باشد که عوام آنرا فهم کند و پسند نظر خواص باشد و اذا ما اجتمعا
و خود کدام عام را دریافت این الفاظ روان و معانی واضح قاصر ماند بلکه کدام
احض الخواص فضل بر خاصیت این ترکیب و براعت این عبارت دلویب شریفه
و مفتون نکرده **۱۸** جزالت بلاغت نیست در اصل معنی جزل قطعست گویند
همان الجزال و الجزال همچون حصاد و حصاد و الجزاله تمام اعطا و درست الفاظ
وینکود ای شدن در تاویل تسمیه اگر بمعنی عطا باشد گویند مقطوع من الجمل
و بمعنی اصابت رای گویند مقطوع من الخلل الخطل و بمعنی درستی الفاظ و تمامی
سخن گویند مقطوع من الخلل پس چون لفظ رتق و معنی میتن باشد چنانکه
می بینی گویند لفظ جزل و قول مفضل و ما هو بالهزل **۱۶** سلب است در تعریف

آن گفته اند

آن گفته اند کلام بدخل فی الاذن نلوا اذن و تاویل و الوصاف يقول و يتكلم القلب
بلماته و تاویل گوش مهوشمند و دل سخن پذیر این سخن و پذیر را باسانی
مسموع و مقبول دارد **۱۷** سهل ممتنع دلیل سهولت در آفتاب کردش چون
آفتاب و سایه مشهور و معروضت و چون چتر سلطان عالی و سرافراز و بختی
مبتدیان طریقه ترسل بویسند آفتاب دولت تابنده و سایه مبارک پاینده
باد اما بر صفت تمثیل محسوس که بعضی پیوسته امثال این معانی معقول میشا
و مدرک نکرده دعوی امتناع الی یوم التناذ قایم و باقی خواهد بود بقدر اذاعت
برهان بر ساحی و سخن وری سخن انوری مناسب حال نماید **مصراع**
سامری کوتا بیاید کوشمال لامساس و کیف **المصراع** وین سخن در روی کردون
خوش بگویم نی هر اس و بلبیل ناطقه بزفره صدق و نوا بسراید **بیت**
نی سخن تا سخن اندر سخن افتد باشد سخن اندر سخنان از سخن اراعی من درین
ندب ادب که دست برد ابر دست العجوبه ذهن سحر و مجامیری عقل فعال حاصل
فضل هفده عذر را رسانیده شد اگر کعبتین عنایت مخدوم جهانیان عزت
انصار دولت نقش سه شش بخشش و پخشش و انعام و تربیت در رخ نذارد **بیت**
در رخ طبعم اگر مزیتی بودی زبان ناطقه دادی به بند کیش اقرار توفیق در اف
احسان که کفیل عمر شایسته لایزال روزگار و ولتیار مخدوم جهانیان ترا کرامت
باد **شعر** و هزاد عا لوسکت کفینته لانی سالت الله فیکم و قد فعل و الحمد
• لله رب العالمین • و الصلوة علی رسول الله محمد و آله اجمعین • تم •
• ترجمه الاعصار و تجربه الامصار المشهور بتاریخ •
• الوصاف الذی فاق العضلا و البلغا •
• فی الاطراف فی یوم الجمعة من ثانی •
• شهر رجب المرجب سنه •
• ثمان و تسعون و ثمانمائة •

بمضویب



